امشب شب ویژه ای هستش روز آذر هستش از ماه شهریور. و ایزد آذر همانگونه که میدانیم پسر اهورامزدا هستش. آثره اهوره مزدا پوثره اهوره مزدا. آذر پسر اهورا مزدا است ایزد آتش ایزد فروغ و روشنایی و نماد دین بهی و نماد گرمای هستی بخش اهورامزدا. من در امشب تصمیم گرفتم با رایزنی همکاران و همازوران و همرزمان همانگونه که پیشتر نیز بارها به این مسئله اشاره کرده بودم، تصمیم گرفتم که امشب به طور رسمی اعلام بکنم که به عنوان یک زرتشتی من کیخسرو آرش گرگین به عنوان یک فیلسوف شاعر خود را کاندیدای نهاد پادشاهی برای ایرانشهر میکنم. و در این زمینه یک سلسله برنامه هایی را ما خواهیم گذاشت که رضا از روزن ما ناپهلوی را به چالش می کشیم برای یک رویارویی گفتمانی بر سر نهاد پادشاهی بر سر کارکردها بر سر فلسفه سیاسی بر سر یزدان شناسی، ادب، هنر، ماهروز یا تاریخ، بر سر اینکه کلا این نهاد پادشاهی را ما چگونه میبینیم و آنها چگونه میبینند؟ و آیا اصولا تعهدی نسبت به این نهاد پادشاهی دارن یا ندارن؟ که ما بر این باور هستیم که ندارند. در همین راستا همانگونه که پیشتر در برنامه هایی که اشاراتی به این مسئله داشته ایم من از همه کسانی که، از همه زرتشتیانی که، مبارزین زرتشتی که در میدان هستند، مبارزین ایرانشهری که در میدان هستند، میخوام که آنها هم پا به میدان بگذارند و اگر این را در خود می بینند، این توانایی را در خود می بینند، این رسالت را در خود می بینند، پا پیش بگذارند و وارد این چالش بشوند. من بر این باور هستم که تاج پادشاهی ایرانشهر در آسمان است و صاحب، خداوند و دارنده شایسته خود را باید پیدا بکند. وقتی که در برنامه های ویژه آینده بیشتر توضیح خواهم داد که چرا این گام را برمی دارم. به طور دقیق توضیح خواهم داد. و اینکه چرا امروز این ضرورت تاریخی را حس میکنم و میبینم و بر این باور هستم که باید این اتفاق رخ بدهد و جهان زرتشتی جهان مزدیسنی. جهان ایرانشهری باید بتواند نهاد پادشاهی را بار دیگر از آن خود بکند و از دست شیعیان از زیر لگد شیعیان از زیر لگد مسلمین و محمدیان تخت و تاج ایرانشهری را به بیرون بیاورد. اینها را من به عنوان کسی می گویم که بیشینه عمر سیاسی خود را صرف پهلوی ها کرده است. بیشینه عمر سیاسی خود را صرف دفاع و پدافند از سلطنت پهلوی از دودمان پهلوی کرده است. به عنوان کسی می گویم که سال ها مشاور ارشد خود رضا نا پهلوی بوده است. یعنی به عنوان کسی نمیگم که بیرون ایستاده بوده است و اکنون آمده است و مدعی امر پادشاهی میشود. خیر به هیچ وجه اینگونه نیست. من شخصیتی هستم که از درون سنت پهلوی گرایی برون آمده ام برخاستم. خاستگاه من سنت پهلوی هست منتها با آگاهی بر اینکه ما در شرایط، یعنی پس از فتنه ۵۷ و پس از تیغی که روشنفکری مدرن ایرانی و مسلمین و دیگر شاخه های ابراهیمی، در کمر پادشاهی فرود آوردند و خیانتی را که به آریامهر انجام دادند و در نهایت نیز او را به قتل رساندند، ما وارد یک فاز دیگری از هستی تاریخی خود شدیم. فصلی که در آن دیگر میان تشیع میان اسلام و میان محمدیت و ایرانشهر هیچ گونه پیوند ایجابی اولا که نبوده است، دوما اینکه دیگر نمیتواند این توهم شکل بگیرد. بنابراین ما وارد فاز تعیین تکلیف تاریخی شدیم و باید بکوشیم از درون این تواب تمدنی که نامش شیعه است بیرون بیایم. خودآگاهی به این تواب تمدنی به مثابه خودآگاهی بر اشغال شدگی تمدنی است. این طرح مسئله مهم است تا بتوان راه خروجی نیز یافت. کوشش من در سال هایی که مشاور رضا بودم این بوده است که به عنوان یک فیلسوف به عنوان یک نویسنده و شاعر و به عنوان کسی که به تاریخ فلسفه ایرانشهر و جهان مسلط هستم، به او این داده ها را به عنوان یک دانا ارائه بدم برایش راهچار بیابم، او را ببرم به سمت اینکه نیکی های درون خود را گسترش بدهد، ایرانیت درون خود را گسترش بدهد و ناایرانیت و اسلامیت و محمدیت درون خود را کاهش بدهد، یعنی برود به سمت بهتر شدن نیک تر شدن ایرانیزه تر شدن. چون ما در یک جهان آمیخته به سر میبریم ایران ما در اشغال شدگی تمدنی به سر میبرد. در دوران گمیختگی به سر میبرد و شکی نیست که بسیاری از ایرانیان از جمله رضا به ویژه با ستینگ فرهنگی که از سوی

خاندان مادری بر او روا داشته شده بوده است نمیتوانسته است آدم نابی باشد. من هرگز و هرگز از رضا توقع و چشم داشتی این را نداشتم که مانند خود من باشد دارای این میزان از اصالت باشد. من گونه دیگری زیستم، وقت دیگری را داشتم و اصولا از جنم دیگری بودم. او مرد دیگری است، وظیفه و خویشکاری من به عنوان یک اندیشمند و فیلسوف این بوده است که تمامی نوع های ذهنی تمامی توانایی ذهنی خود را در اختیار او بگذارم و بهترین راه را برای بازگشت او به جایگاه راستین اش که نهاد پادشاهی باشد انجام بدهم و همزمان امنیت تمدنی ایرانشهری را ما بتوانیم حفظ بکنیم. امنیت تمدنی ایرانشهری یک بخش سلبی دارد و یک بخش ایجابی دارد. بخش ایجابی اش مسلما آری گفتن به سنت تیسپون است. آری گفتن به آن چیزی است که من نامش را گذاشتم مدار تمدنی تیسپون.که در آنجا ما دو سنت داریم یکی سنت معنوی و یزدان شناختی که سنت اشوزرتشت است و یک سنت سیاسی فلسفه نظری فلسفه عملی هستش که آن را پادشاهان ایرانشهر پادشاهان دانا، فیلسوف شاهان ایرانشهری نمایندگی میکنند. که شناخته شده ترین آنها کسانی هستند مانند کوروش بزرگ، داریوش بزرگ در سنت کهن تر اش کیخسرو و جم و گشتاسپ. این چهارچوبی بوده است که من کنش خود را انجام دادم. مسلما با نگاه به داده های بیرونی مناسبات قدرت در ایران مناسبات قدرت در جهان با توجه به فرماسیون های اجتماعی که در درون ایران وجود دارد، نقش هایی که این فرماسیون های اجتماعی گوناگون میتوانند بازی بکنند، و اینکه با آن چیزی که در بیرون است ما چگونه میتوانیم کم هزینه ترین راه را برای رسیدن به اهداف عالیه تمدنی خود به دست بیاوریم. این چیزی بوده است که در ذهن من و همکارانم بوده است و کوشیده ایم که در سال هایی که بودیم همراه با رضا کوشیدیم که او را در این چهارچوب قرار بدهیم. و موفق تر بشود بهتر بشود و دانا تر بشود بیناتر بشود و ایرانی تر بشود. شاید بد نباشد برای شما بگویم که پس از اولین دیدار رویارو نه دیدار اسکایپ و گفتگوهایی که خیلی وقت بود که داشتیم، خب چون فاصله زیاد بود دیدارهای رویاروی ما هر از گاهی رخ می داد. من میبایست سفر میکردم و الی آخر پس از اولین دیدار رویاروی وقتی ما بعدش جدا شدیم و بیرون آمدیم داشتیم برمیگشتیم زنگ زدن و اویسی زنگ زد و گفت که امروز شاهزاده برای اولین بار بعد از اینکه شما رفتید یک مصاحبه ای داشته و برای اولین بار برگشته گفته چو ایران نباشد تن من مباد. توجه بفرمائید. این را برای شما گفتم بخاطریکه درک بکنید که رضا پهلوی که من با او روبرو شدم و من با او آشنا شدم، اصولا کسی بود که نام ایران را با شرم بیان میکرد با ترس بیان میکرد یعنی کسانی که او را دوره کرده بودند در بستر سیاسی ای که به سر میبرد آنچنان آنتی ایرانیستی بود، آنچنان شرم زده بود نسبت به ایران و ایرانیت که این پسر اصولا میترسید نام ایران را به زبان بیاورد و ما در آن نشستی که با او داشتیم آن چنان دلیری را در آن بیدار کردیم و آن چنان از ایران من سخن گفتم، خطابه ای را آنجا انجام دادم که این اصلا شکفت و دل گرفت قوی شد و رفته بود و نشسته بود در گفتگویی که داشته بود در مصاحبه ای که داشته بود گفته بود چو ایران نباشد تن من مباد. در هر صورت تمام تلاش هایی که ما انجام دادیم با خرابکاری های باند فرح به صراحت من باید این را بگویم با خرابکاری باند شهریار آهی به نتیجه نرسید و نه تنها به نتیجه نرسید بلکه ما پس از اینکه از هم جدا شدیم یعنی من جدا شدم چون دیگر هیچ گونه، یا میبایست آلوده می شدم و می رفتم چون خود او به سمت اصلاح طلب ها یا می بایست جدا میشدم و من جدا شدم. و او رفت به طور صریح و روشن دنبال اصلاح طلبی و دنبال موسوی و کمربند سبز و کروات سبز و الی اخر. من خودم را آلوده نکردم جدا شدم و کار روشنگری خودم را ادامه دادم تا اینکه داستان پدید آمدن این شورای ملی و انتخابات آزاد پدید آمد و اینها مانیفیستی را بیرون دادند که در آنجا بطور رسمی تجزیه ایران نهفته شده بود. در آنجا بطور رسمی حاکمیت ملی ایران نقض شده بود. در آنجا بود که خودم را واداشته دیدم که بطور رسمی و علنی مبارزه با او را آغاز بکنم چون دیگر این چیزی بود

که هیچ گونه مماشاتی نمیشد باهاش انجام داد و می باید ایستادگی میشد. خوب است شما بدانید حتی مردی مانند اویسی نیز پای این داستان را امضا نکرد و فرح با شدت و حدت تمام پشت این داستان بود حتی زنگ زد به اویسی و از اویسی خواست که این داستان شورای ملی را امضاء بکند که اویسی گفت من هرگز این کار را انجام نمیدم. من هنوز بودم با اویسی همکاری می کردیم با همدیگر رایزنی می کردیم. تا حتی چند سال بعدش هم این ادامه یافت. بعد از اینکه دیگر به طور رسمی با خود او نبودم. با اویسی بودیم رایزنی می کردیم، همکاری میکردیم حتی مدتی اینا اویسی رو گذاشتن کنار آن باند پیرزاده و گلستان و این ها ولی اونجا دیگه چیزی نبود که من بتوانم سکوت بکنم و می باید با اقدامی عملی که در راستای تجزیه ایران برداشته شده بود می باید سخن می گفتم و از آن زمان تا به امروز ما در دو جهان متفاوت به سر میبریم و متاسفم که بگویم که هر چه جلوتر آمدیم بر ابعاد تباهی که او معرفی میکند گسترده تر شد. او رفت وارد یک فاز تحقیر نیروهای ایرانشهری شد. تحقیر بیانی تحقیر کلامی، خرد کردن آنها، حتی تا در بعضی حوزه ها بطور سادیستی چزاندن نیروهای آریایی چزاندن نیروهای ایرانشهری، توهین کردن به سنت پادشاهی ایرانی بطور رسمی پادشاهان پهلوی را یعنی پدر و پدربزرگ خود را مستبد نامیدن دیکتاتور نامیدن شکنجه گر نامیدن، با کسانی نشست و برخاست کردن که بطور رسمی فحش میدادن ناسزا می گفتند به پادشاهان پهلوی و به طور اصولی دشمنان سلطنت هستند و بطور اصولی دشمنان تمامیت ارضی ایرانشهر. و بسیاری از اینها فرستاده های رژیم هستند به خارج از کشور که نیازی نیست نامشان را ببرم شما همه تان دیدید این نشست و برخاست ها را با کمونیست ها و اصلاح طلب ها و نمیدونم رسانه چی هایی که از درون آمدند و امروز خودشان را مطرح می کنند و رضا نشست بطور سیستماتیک برنامه مند با اینها یک به اصطلاح مصاحبه ها و گفتگو های زنجیره ای را انجام داد و فصل مشترک همه این نشست ها و گفتگوها خوار کردن تحقیر نیروهای ایرانشهری نیروهای سلطنت طلب بود. تحقیر سنت پادشاهی و اعلام تعهد بیان تعهد به اینکه من به اینها وابسته نیستم بلکه من خودم با این ها مشکل دارم. اینها انسانهای فحاشی هستند انسانهای نادانی هستند به اصطلاح مجموعه ای هستند از یکسری نمیدونم شعبان بی مخ های مدرن هستند اینها و من این وسط گیر کردم، خودم یک جمهوری خواه هستم در قلبم اما گیر کردم اینجا در این وسط شما به من کمک بکنید جمهوریخواه های جهان جمهوریخواه ایران متحد شوید یعنی در این چهارچوب رضا شروع کرد به کار کردن. از آن زمان به بعد من نام او را گذاشتم پسرک. خیلی ها متوجه نشدن مسئله را شخصی دیدند در صورتی که کسانی که من رو میشناسن اصلا شخصی نیست موضوع. امر پادشاهی امر ایران امر ایرانشهر امر شخصی نیست. شخص باید در این امر در حقیقت فرو کاسته شود. و رضا نیز یک شخص معمولی نیست. او آمده خود را نمیدونم شهروند عکاس و همه چیز نامیده است. این فرای اینکه نشان از تنک مایگی اندیشگی اوست فرای این نشانی هم هست از اینکه نشناختن جایگاهی که دارد ازش صحبت میکند. یک جایگاه عمومی است یک جایگاه تمدنیست. شما نمیتوانید نام پهلوی را با خود یدک بکشید و بیایید بگویید من شهروند هستم. اصولا یعنی شما نه معنی شاه را میفهمید نه شهر میفهمید نه شهروند رو. از این خاطر بود برای ایستادگی در برابر تحقیر سیستماتیک ایرانیان تحقیر سیستماتیک نیروهای پادشاهی و فرح در اینجا باز نیز نقش بسیار اساسی را بازی میکرد و او نیز این نشست و برخاست ها را با دشمنان رسمی ایران در چهارچوب شوهای تلویزیونی در چهارچوب نشستهایی که کاملا کادر بندی شده بودند انجام میداد. و همه اینها دست به دست هم می داد که ایرانشهریان را تبدیل بکنند به پریا تبدیل بکنند به موجودات حاشیه ای و از صحنه سیاست و فرهنگ ایران برانند و تحقیر شان بکنند. و فرای تحقیر آنها را بشکنند که دیگر نتوانند کمر راست بکنند. الفاظی که من در پیوند با رضا به کار بردم یعنی افزودن واژه ی پسوند تصغیر یعنی پسرک، و یا به کار بردن عبارت هایی مانند قامت بلند بیشرافتی

مدرن ایرانی. اینها اگرچه در ظاهر برای کسانی که اهل فن نیستند میتواند این شاعبه را ایجاد بکند که موضوعی شخصی هستش و توهین هستش، به هیچ وجه. پاسخی در خورند و کف پاسخ بوده است به تحقیر سیستماتیک و به توهین سیستماتیکی که رضا هم به پادشاهان پهلوی هم به نیروهای ایرانشهری و هم به نهاد تاریخی و ایران ساز سلطنت انجام داده است. رضا تصمیم گرفت که در کنار دشمن بایستد. رضا تصمیم گرفت که پشت به ایران بکند و رو به دشمن شما وقتی با انواع اقسام تجزیه طلب ها پالوده سیاسی می خورید نشست و برخاست می کنید و آنها را توجیه میکنید. شما وقتی به فدرالیزم می گویید چرا که نه شما وقتی میروید و وارد بازی اتنیک می شوید شما وقتی میروید و خواستار، با اون شورای ملی شان، خواستار به اصطلاح تقسیم حاکمیت ملی می شوید، ببینید عبارتی که آنها در آنجا به کار بردن عدم تمرکز حاکمیت ملی این عبارات دقیقش بود. تمرکز زدایی از حاکمیت ملی. حاکمیت ملی امری هستش تک لخته امر هستش بسیط. حاکمیت ملی از آن تمامی آحاد ملت هستش. شما میتوانید حکومت های محلی داشته باشید. البته که در ایران نیازی نیست ولی حاکمیت ملی همیشه یک امر بسیط است. یعنی شما حتی حکومت های خرد خرد هم در استان های گوناگون داشته باشید همه این ها هر جا که هستند نماینده حاکمیت ملی مشترک هستند یعنی حاکمیت ملی حکومت یا ولایت فرضا هرات به حاکمیت ملی ولایت قندهار فرقی نمی کند میتوانند حکومت های محلی داشته باشند اما حاکمیت ملی واحد و وقتی شما صحبت می کنید از عدم تمرکز حاکمیت ملی یعنی تجزیه حقوقی و گوهری ملت واحدی بنام ملت ایران. و اینها رفتند پای این داستان و خیلی ها متوجه نشدن و بعضی ها آگاهانه به روی خودشون نیاوردن. من آنجا وظیفه و خویشکاری خود دیدم که در برابر این تباهی بی مرز بایستم مقاومت بکنم و به جان بخرم انواع اقسام دشمنی ها را. بعضی وقتها دوستان یاران در جاهایی از تاریخ باید تنها ایستاد. باید تنها سخن گفت و در نهایت اگر لازم باشد تنها نیز درگذشت و مرد. اینها هیچ رفت و بستی به احساس شخصی من نداشته و نخواهد داشت. من همیشه خود را به عنوان افسر ایرانشهری دیدم چه در کار دبیری و فلسفه چه در کار سیاسی به عنوان سرباز پیاده هرگز خود را ندیدم. من سرباز پیاده نیستم افسر هستم. در نوع خود اسپهبد فلسفی هستم. و این روحیه رزمی که در من بوده باعث شده که هیچ مشکلی با تنها ایستادن و نبرد کردن نبینم. مسلما اگر تنها نمی بودم بهتر می بود خیلی خوشایندتر است که شما یک گروه بزرگ باشید. لیک این نبود ولی اینکه نبوده هیچ تغییری در تصمیمات من نداده و نخواهد داد. بنابراین پیشینه این اختلاف و پیشینه این جدایی و پیشینه این رویارویی را کسانی که نمی دانند باید بدانند چون خیلی ها هستن که میان تازه وارد میشوند جوان هستند و اطلاعی ندارند و مافیای رسانه ای که نیز امروز پشت سر رضا است و وصل میشه به فرح بخشش وصل میشه به درون کشور اصلاح طلبها اینها مسلما سعی میکنند که نمک خود را بر این زخم ها بپاشند ولی چیزی رو که خواستم در اینجا تاکید کنم این است که من از درون این سنت پادشاهی خواهی برخاستم. من همیشه تعهد داشتم به امر پهلوی اما در راستای بهتر کردن و بهینه کردن اش. یعنی نقدی هم که من داشتم چه نسبت به رضا شاه بزرگ چه نسبت به آریامهر نقدی بوده است از سمت راست نقدی بود از زمین ایرانشهر. نه نقدی که توده ای ها و یا نمیدونم مسلمان ها این ها انجام دادند و این یک چیز طبیعی است و باید این گونه باشد چون آنها مسلما دارای کمبودهایی بودند منتها نه اون کمبود هایی که دشمنان دارند میگویند. یکی از ایرادات بزرگ محمد رضا شاه دموکرات بودن او بود یعنی بیش از حد تعهد داشتن به ارزشهای غربی و نشناختن سنت ایرانشهری سنت حقوقی ایرانشهری جایگاه فرد در درون سنت ایرانشهری جایگاه پادشاه ما دارای یک فلسفه منسجم حقوقی هستیم ولی مسلم بدانید که محمدرضا شاه اینها را نمی دانست. و کسانی که دور و برش بودند نه تنها اینها را نمی دانستند بلکه برعکس شان می دانستند و آن برعکس ها را به او ارائه می دادند. رضا دارای این بخت تاریخی بود که کسی مانند من در

کنارش باشه. رضا دیگر نمیتواند بگوید من نمیدانستم و کسی نبود که به من بگوید من آگاهی از فلسفه سیاسی ایرانشهری نداشتم. من از آگاهی از تباهی منسجم و خشونت مدونی به نام اسلام نداشتم. رضا دارای این بخت تاریخی بود که از یک فیلسوف ایرانشهری از یک دانای ایرانشهری که جان خود رو و تمامی دانایی خود را در طبق اخلاص گذاشته بود و به او تقدیم کرده بود استفاده رایگان ببرد اما اون زیر این طبق زد زیر این اخلاص زد پشت کرد به ایرانشهر و رو کرد به دشمنان ایران زمین. بنابراین داوری ما نسبت به محمدرضا شاه و در ابعادی بزرگتر نسبت به رضا شاه باید گونه ای دیگر باشد تا داوری ما نسبت به رضا. رضا در جهانی زیست و با کسانی روبرو شد که حقایق تاریخی را به او گفتند. او در عین حال فروپاشی ایران را تجربه کرد در برابر خودش دید او تبهکاری اسلام را دید. او خوی توحش اسلام خوی اشغالگرانه ی اسلام را هم در ایران و هم در خاورمیانه به طور زنده تجربه کرد. با این حال میاید میگوید که من نگران آینده اسلام هستم. با این حال می آید می گوید به کسانی که آمدند در آبان ۹۵ جان خود را در کف دست گرفتن نوید های افکاری آنها هستند که امروز سرشون میره بالای دار، آمده است و به آنها که میگویند ما آریایی هستیم عرب نمی پرستیم، هم اسلام هم قرآن هر دو فدای ایران و سپاس می گویند خاندان پهلوی رو دو پادشاه بزرگ رو، می آید و به آنها می گوید شما فاشیست هستید. شما باید بروید کنار و در حقیقت آنها را تبدیل میکند به هدف تیر چگینی های شیعه خاخام خامنه ای. ببینید اینها چیزهایی نیست که شما بتوانید از کنارش بگذرید اینها شدنی نیست محمدرضا شاه اگر بعضی وقت ها ابرازهای اسلامی انجام میداد ستینگی که درش بزرگ شده بود و کسانی که دور و برش بودند کاملا چیز دیگری است. با این حال او تا جای شدنی در برابر مسلمان ها ایستاد. یک سری کمونیست و مسلمان های حرفه ای دوره اش کرده بودند. رضا همینطور بود ولی رضا این شانس را داشت که از طریق ما از طریق چیزی که در پیرامون داره اتفاق میفته با خونسردی به رویدادها نگاه بکنه و داوری تاریخی خودش را انجام بدهد و در آنجایی که نمیدانست از ما بهره برداری بکند اما او این کار را نکرد. او به ایرانشهر نه گفت به سنت ایرانشهری نه گفت به زرتشت گفت نه، رفت و سمت محمد ایستاد رفت و آری گفت به تشیع. آری گفت به مسلمانها آری گفت به این صوفی بازی ها و عرفان بازی ها و اون شاخه های وحشتناکی که در ایران وجود دارد. بنابراین ما به عنوان ایرانشهری ها موظف بوده و هستیم که در برابر او بایستیم. ادامه پهلوی رضا نیست رضا در حقیقت خط کشیدن بر تمامی وجوه مثبت پهلوی هستش. و جهش بخشیدن به ناراستی ها و کژی هایی که آنها داشتند. یعنی تمام نیکی ها آنها را کنار گذاشته و تمام بدی ها را برداشته و آن ها را جهش داده. و اصولا نسبت به سنت پادشاهی تبدیل شده به یک انتی شاه و یک انتی شاهی که بر انتی شاه بودن خود پافشاری میکند. ما با پدیده پیچیده ای روبرو هستیم و از اونجایی که من مدرنیته ی ایرانی را بی شرافتی ایرانی می دانم و این فقط موضوع رضا نیست خوب دقت کنید. مدرنیته ی ایرانی بی شرافتی است یک بی شرافتی تمدنی است.که این مدرنیته نیز دارای فازهای گوناگونی بوده است. بنابراین وقتی من میگویم قامت بلند بی شرافتی مدرن ایرانی این یک بسته بندی مفهومی فلسفی است. فرقی نمیکند حاملش چه کسی باشد. روشنفکری ایرانی قامت بلند بی شرافتی مدرن ایرانی هستش در حقیقت. نهادی هست که بی شرافتی مدرن ایرانی را نمایندگی میکند. بحث برای کسانی که تاریخ فلسفه ایرانشهری را نمی شناسند بسیار سنگین هست و هضمش مشکل است. اما من کسانی رو که برای اولین بار این سخن را میشنوند دعوت میکنم فرا می خوانم که به نوشته های ما به برنامه های ما به گفته های ما گوش فرا بدهند و با دقت گوش بدن و با دقت بخوانند و حوصله بکنند. در هر صورت از درون این ستینگ از درون این بستر و پی رنگ فلسفی بوده است که من، و حقوقی، به رویارویی با رضا برخاستم و دیگران را نیز دعوت کردم، دیگران را نیز فرا خواندم. بسیارانی که پشت دست شان را می گذارند جلو دهانشان و به او فحش میدهند. من هرگز به کسی

فحش ندادم و نخواهم داد. از آنها خواستم که بیایید و بایستید در تاریخ باید تشخص نشان داد. در تاریخ باید ایستادگی نشان داد و حتی اگر شما میتوانید بیان دیگری را برگزینید اما بایستید و این سخن ها را جامعه ایرانی حقش است که به او راست گفت و با او امور را در میان گذاشت. به بهانه های گوناگون اینها سرباززدند. بعضی هایشان آمدند گفتند بعد سپس پشیمان شدند چون فشار از سمت مافیای فرح مافیای اصلاح طلبی بسیار زیاد بود. در نهایت گرگین ماند و حوضش.